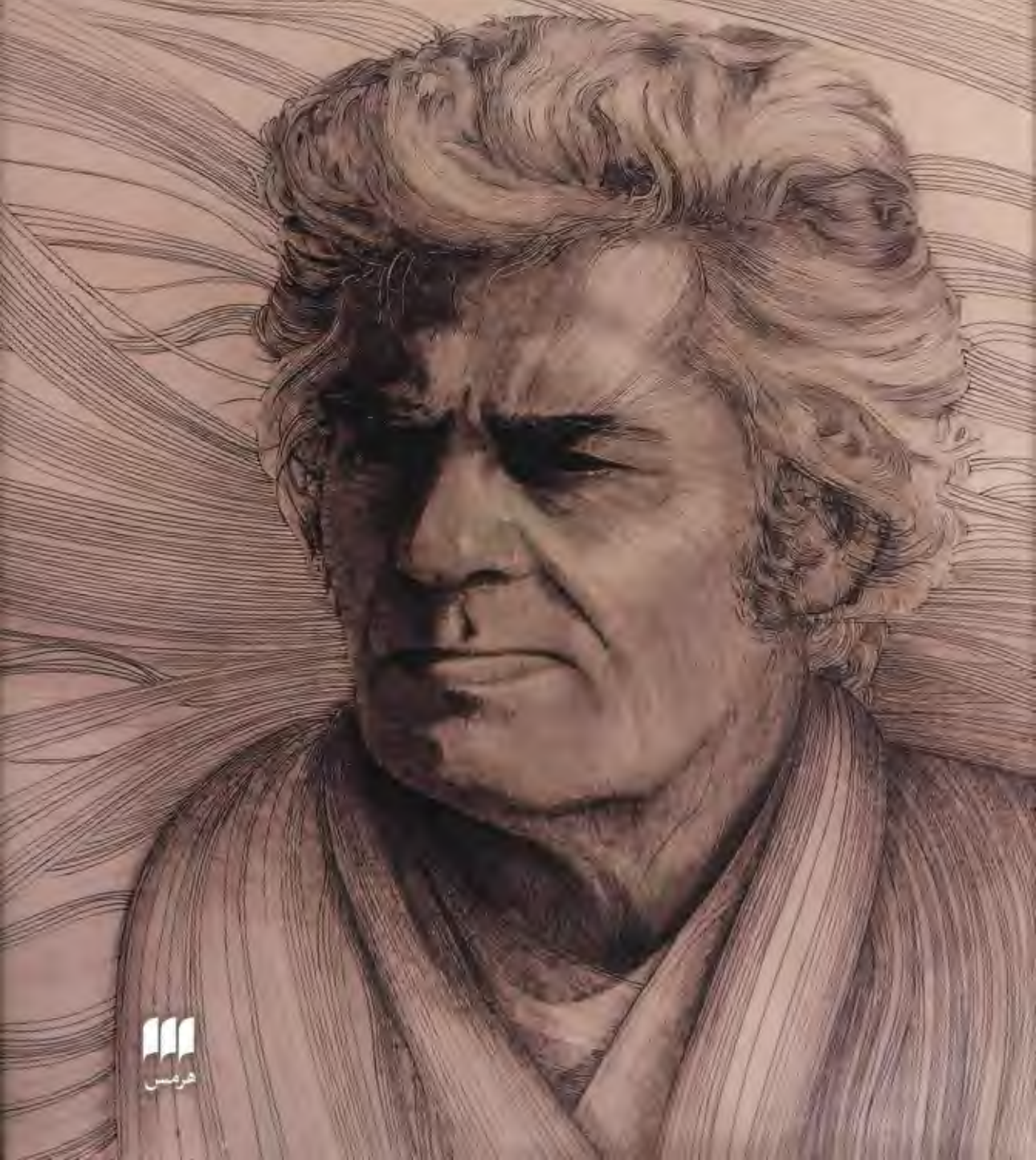


من بامدادم سرانجام

یادنامهٔ احمد شاملو

به خواستاری سعید پورعظیمی





شکفتن در این باغچه میسر است و ققنوس تنها در این اجاق جوجه می آورد.
وطن من اینجاست.
به جهان نگاه می کنم، اما فقط از روی این تخت پوست.

آدینه، اول مرداد ۱۳۶۶، صفحه ۲۵



انتشارات هرمس

تهران | خیابان ولیعصر | بالاتر از میدان ونک | شماره ۲۴۹۳ | تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴

من یامدادم سرانجام

یادنامه احمد شاملو

سعید پورعظیمی



نقاشی روی جلد: ضیاءالدین جاوید

طرح روی جلد: محمدحسین عناصری



چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ: رسام



سرشناسه: پورعظیمی، سعید | ۱۳۶۴ -

عنوان و نام پدیدآور: من یامدادم سرانجام (یادنامه احمد شاملو) | به خواستاری: سعید پورعظیمی

مشخصات نشر: تهران | هرمس | ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۸۳۲ ص | مصور (رنگی)

فروست: مجموعه جشن نامه ها و یادنامه ها | ۱۰.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۶-۰۱۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: یادنامه احمد شاملو.

موضوع: شاملو، احمد، ۱۳۰۴ - ۱۳۷۹ | نقد و تفسیر

موضوع: شاملو، احمد، ۱۳۰۴ - ۱۳۷۹ | Criticism and interpretation | Shamlou, Ahmad

موضوع: شاملو، احمد، ۱۳۰۴ - ۱۳۷۹ | یادنامه ها

موضوع: شاملو، احمد، ۱۳۰۴ - ۱۳۷۹ | Festschriften | Shamlou, Ahmad

موضوع: شاعران ایرانی | قرن ۱۴ | سرگذشت نامه

موضوع: Poets Persian | 20th century | Biography

رده بندی کنگره: ۸۳۲۶ ۱۳۹۵ ی ۸۵ الف / PIR ۸۱۱۴

رده بندی دیویی: ۸۱۶/۶۲

شماره کتاب شناسی ملی: ۴۶۱۳۲۶۱

① همه حقوق محفوظ است. تکثیر، انتشار و بازنویسی و ترجمه این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله: فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از مؤلف و ناشر ممنوع است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

چنان زیبا م
کہ اللہ اکبر

دھنی ہے ناگریہ کہ از رخ می کنی .

زہری بی باغ زہرم در جلوه تو .

جہاں اگر زیباست

بجز حصہ مرا می گوید .

ابد مرا !

عدد تو نیست من ،

انکار توام .

*



..... من بامدادم سرانجام
یادنامهٔ احمد شاملو

به خواستاری: سعید پورعظیمی

تهران، مرداد ۱۳۹۶

آشتی



«اکیانوس است آن:
ژرفا و بی‌کرائگی،
پرواز و گردابه و خیزاب
بی آنکه بداند.

کوه است این:
شکوه پادرجایی،
فراز و فرود و گردن‌کشی
بی اینکه بداند.

مرا اما
انسان آفریده‌ای:
ذره بی‌شکوهی
گدای پشم و پشکِ جانوران،
تا تو را به خواری تسبیح گوید
از وحشتِ قهرت بر خود بلرزد
بیگانه از خود چنگ در تو زند
تا تو
کُل باشی.

مرا انسان آفریده‌ای:
شرمسارِ هر لغزش ناگزیر تنش
سرگردانِ عرصاتِ دوزخ و سرنگونِ چاهسارهای عَفِن:
یا خشنودِ گردن نهادن به غلامی تو
سرگردانِ باغی بی‌صفا با گل‌های کاغذین.

فانی ام آفریده ای
پس هرگزت دوستی نخواهد بود که پیمان به آخر برد.
بر خود مبال که اشرفِ آفرینگانِ توأم من:
با من
خدایی را
شکوهی مقدر نیست.»

□

«— نقشِ غلطِ مخوان
هان!
اقیانوس نیستی تو
جلوه سیالِ ظلماتِ درون.
کوه نیستی
خشکینه بی انعطافی محض.
انسانی تو
سرمستِ خُمِ فرزنگی ای
که هنوز از آن قطره ای بیش درنکشیده
از مُعماهای سیاه سر برآورده.
هستی
معنای خود را با تو محک می زند.
از دوزخ و بهشت و فرش و عرش برمی گذری
و دایرهٔ حضورت
جهان را
در آغوش می گیرد.
نام توأم من
به یاوه معنایم مکن!»

❦ فهرست ❦

❦	پیش درآمد	❦
شاعر لحظه‌های مهیب جدال	۱۹	سعید پورعظیمی

❦	شعرهایی است	❦
کلماتی برگرفته باد	۳۱	آدوینس
زبان ایدئولوژیک	۳۳	رضا براهنی
یادداشتی کوتاه بر شعرهایی بلند	۴۳	تقی پورنامداریان
پرستاری از آتش مقدس	۴۷	کلارا خانس
زیستن در شعر: در آستانه «در آستانه»	۵۱	ابوالفضل خطیبی
نگرش ساختاری و واژگانی در شعر احمد جان شاملو	۶۱	اسماعیل خویی
شاعری با دردهای بزرگ	۹۷	سعید رضوانی
بازگشت به فتودالیسم زبانی	۱۰۳	عنایت سمعی
شرح و نقد وزن در منظومه «پریا»	۱۲۱	امید طیب زاده
رسیده‌ام کن ای آفتاب! دروکن مرا ای شب!	۱۴۷	عبدالحسین فرزاد
درد مشترک من و شاملو	۱۶۵	لین کافین
احمد شاملو: شخصیت و شعراو	۱۶۹	احمد کریمی حکاک
شرح شیدایی	۱۸۱	عبدالله کوثری
شاملو: شاعر ملی ما	۱۹۱	مجید نفیسی

کارنامه بامداد

اکبر اکسیر	۱۹۹	زیباتر از شعرهایش
سیمین بهبهانی	۲۰۳	آنکه رقصان از «آستانه» گذشت
مسعود خیام	۲۰۷	احمد شاملو، نمای نزدیک
ایران درودی	۲۵۹	بامداد در آینه
فریبرز رئیس دانا	۲۶۷	یادهایی پنهان مانده
ناصر زراعتی	۲۷۷	کلامی چند درباره احمد شاملو
محمدعلی سپانلو	۲۸۷	غولی در سرزمین آدم‌ها
مجتبی عبدالله نژاد	۲۹۱	نشانه‌شناسی سیمای شاملو
حسن فیاد	۲۹۵	مرگی که زندگی است
محمد قائد	۳۰۷	پاداش کمی نیست
مرتضی کاخی	۳۱۳	شاملو و اخوان: مشعل داران گذرگاه چهل ساله
کاظم کردوانی	۳۲۳	شاملو در سه تجربه
اسفندیار منفردزاده	۳۳۳	انسان زیست، ملول از دیو و دد
اسماعیل نوری علاء	۳۳۹	شاعری که ما را رها نمی‌کند
یدالله مفتون امینی	۳۴۵	شاملوی من یافته
نعمت میرزازاده (م. آرم)	۳۵۳	جان و جهان و زندگی‌اش وقف شعر بود
احسان یارشاطر	۳۷۵	شاعر قریحه و ابتکار

خاطره نزدیک قرن‌ها

منصور اوجی	۳۷۹	کیمیاکار زمانه ما
حسین باقرزاده	۳۸۹	شاملو در ایران‌شهر
مسعود بهنود	۴۱۷	شب بی‌روزن هرگز
ضیاءالدین جاوید	۴۲۳	یگانه بود و هیچ کم نداشت
عباس جوانمرد	۴۲۹	جانی سراسر دریغ
ابراهیم حقیقی	۴۳۳	دردانه قرن ما
دراگوئین دومانچیچ	۴۳۷	یادآورد دیدارهایی با شاعر
مجید روشنگر	۴۴۷	زیرآبی غیبش زد
علیرضا زرین	۴۵۱	یاد چراغان او

نورالدین زرین کلک	۴۶۱	شاملو از دور و نزدیک
پوری سلطانی	۴۶۷	شاعر سال‌های اشک و شک
عباس سماکارا	۴۷۱	از زندان تا کتاب جمعه
احمد سمیعی گیلانی	۴۷۷	دو چهره از شاملو
ناصر شاهین‌پور	۴۸۱	حکایت یک رفاقت
ایرج کابلی	۵۰۳	کنار جهان مهربان
احمد کامیابی مسک	۵۱۱	کاشف فروتن شوکران
محمود کیانوش	۵۱۷	خاطره‌ای از یک دوست شاعر
جمشید لطفی	۵۴۷	از خمی زمانه و آزرده گزند خویش
فتح‌الله مجتبابی	۵۵۱	چند دیدار با شاملو
مرتضی نگاهی	۵۶۳	از سراب تا سان فرانسیسکو
محسن یلفانی	۵۷۵	سرشته از تعهد جوشان

زبان و جهان شفاهی

محمود امیدسالار	۵۸۵	در پیچ و خم‌های کتاب کوچه
علی بلوکباشی	۶۱۱	از «کتاب کوچه» تا کتاب کوچه
محمد جعفری قنواتی	۶۲۱	روایت شاملو از افسانه‌های ایرانی
علی اشرف درویشیان	۶۲۷	کتاب کوچه و زبان‌ش

بلاغت محاورات

محمد بهارلو	۶۳۱	از ترجمه تا ابداع
احمد پوری	۶۳۹	بلندقامت ترجمه شعر
سروش حبیبی	۶۴۹	گوینده‌ای که به هم‌زبان بودن با او افتخار می‌کنم
مسعود خیام	۶۵۷	نیم‌نگاهی به ترجمه‌های شاملو
هنگامه شهریاری	۶۷۱	آن سوی دن آرام
مهدی غبرایی	۶۸۱	ارد پای مترجم در متن

بادیه در کف

حسن میرعابدینی	۶۸۹	احمد شاملو و روایت‌های داستانی
----------------	-----	--------------------------------

نگرانی‌های شاعر

سیاوش جمادی	۷۰۵	گامی در گسترش بن‌مایه‌های یک سخنرانی شاملو
جلیل دوستخواه	۷۴۱	شاعر بی‌همتایی که به ارج خویش آسیب رساند!

نظر در تومی‌کم ای بامداد

	۷۴۳	
--	-----	--

نمایه

	۷۹۳	
--	-----	--

شاعر لحظه‌های مهیب جدال

سعید پورعظیمی

هیچ‌کس فکر نمی‌کرد پسری تُخس و ماجراجو که سال ۱۳۲۰ در مجلهٔ راهنمای زندگی حسینقلی مستعان، جدول کلمات متقاطع^۱ و بازی «درویش کجاست»^۲ طراحی می‌کرد، یا در ستون «شوخی و خنده»^۳ جک‌های بی‌نمک تحویل خلاق می‌داد در فاصلهٔ کمتر از بیست سال با مجموعهٔ هوای تازه شعر فارسی را زیر و رو کند و در باغ آینه به جایگاهی تکیه کند که انبوهی با ضرب و زور تقلا می‌کردند دستشان به یکی از پایه‌های آن برسد. در کشوری با توژم شعر و قریب ده‌هزار شاعر با دیوان‌های هفتاد من کاغذ، از پرت افتاده‌ترین بیابان‌ها گذشت، در کوه غیرممکن‌ها تونلی زد و نامش را در کنار غول‌های شعر فارسی حک کرد و به جایگاهی ممتاز در تاریخ ادبیات ایران دست یافت.

در سال‌های فقر سیاه که مشغول خانه‌تکانی شعر فارسی بود، نان شب نداشت و چنان لنگِ یک وجب جای خواب مانده بود که وقتی اسماعیل پوروالی به او گفت می‌تواند شب‌ها در دفتر هفته‌نامهٔ بامشاد بخوابد، پیشنهاد عضویت در هیئت تحریریه را روی هوا قاپید. روزها باز مُرکب بود و گارسه و بوی سرب. موقعیت ناگواری داشت؛ ناگزیر، همه‌فن حریف شد و آتش در خودش زد. بعدها با اشاره به آن سال‌ها و دغدغه‌های دیگرش گفت: «شعر تخفیف مرگ‌های من است».

۱. راهنمای زندگی، ۸ خرداد ۱۳۲۰، شمارهٔ ۱۵، ص ۱۴.

۲. همان، ۲۵ آذر ۱۳۲۰، شمارهٔ ۲۸، ص ۱۴.

۳. همان، ۲۲ خرداد ۱۳۲۰، شمارهٔ ۱۶، ص ۱۳.

شعر و ادبیات مدرن ایران نیازمند شخصیتی کاریزماتیک بود تا مقابل جریان قدرتمند سنت‌گرا و دانشگاهی بایستد، بجنگد و فاتح میدان شود؛ احمد شاملو چنین نقشی ایفا کرد. شاعری تمام‌وقت که پس از «صادر کردن» قطعه‌نامه در ستایش انسان، با شوقی که در جانش تنوره می‌کشید سراسر زندگی‌اش را وقف سرودن و مبارزهٔ سیاسی و اجتماعی کرد و رنگِ زمانه را بر چهرهٔ ادبیات ایران پاشید.

از بین انواع مالکیت‌ها دوستدار مالکیت مطبوعاتی بود و در روزگاری که سنگرداران کالبد‌های پولادین شعر در محافلشان نیما را دیوانه و شعرش را هذیان‌های احمقانهٔ بی‌وزن و معنا می‌خواندند، جان و جوانی‌اش را برای پیرمرد گذاشت و صفحات ادبی نشریاتش را به شعرهای او اختصاص داد. هیچ‌کس نمی‌تواند صلابت و خستگی‌ناپذیری شاملو در به کرسی نشاندن حقانیت نیما را انکار کند. در سال‌های بعد، با گشودن دروازه‌های کتاب هفته و خوشه به روی ادبیات غرب و فرصت دادن به جوان‌ترها نشان داد که سردبیری توانا و ادیتوری سخاوتمند است و البته خوش‌سلیقه. بیهوده نبود که وقتی مرتضی ممیز را «پدر گرافیک ایران» خواندند، پاسخ داد: «اگر من پدر این بچه باشم، شاملو پدر بزرگش است.»

به پشتوانهٔ اقتدار ادبی و بدون هراس از سرزنش مدعیان، با تأکید بر آنچه «منطق شعری» می‌خواند، معماری ویژه‌ای از زبان شعر عرضه کرد و با نوع بدیعی از بیان، آفاق شعر فارسی را در ساحاتی مبتکرانه گسترش داد و به خلق فضاهایی بی‌سابقه نائل شد که به لحاظ ساختار و ویژگی‌های فرمی اگرچه ریشه در شعر اروپایی داشت؛ زبانش زنگِ رتوریک متون منثور قرون چهارم و پنجم هجری را به یاد می‌آورد، با لحنی حماسی و فاخر که گویی خطاب‌گونه از فراز مسندی بلند در گوش مردمانی مشتاق خوانده می‌شود. تا پیش از شاملو کمتر کسی به ظرایف و ظرفیت‌های شاعرانهٔ نثر کلاسیک فارسی تا این اندازه توجه کرده بود. او کوشید نشان دهد که به رغم باور هزار سالهٔ مرسوم، گاه جوهر شعری نهفته در نثر کهن، غنی‌تر از متون نظم فارسی است و تنها ظواهر صوری عروض و بلاغت کلاسیک، بر متن‌هایی منظوم و فاقد «منطق شعری» روکش شعر کشیده است؛ از یک چشم‌انداز، نقد سعدی و فردوسی از این رو بود؛ هرچند او حتی حافظ را هم به «روایت» خود پذیرفت.

دستاوردهای زبانی، ترفندهای شاعرانه، اسلوب ترکیب کلام و موسیقی حاصل از هم‌نشینی سحرانهٔ کلماتِ سخته و رشک‌انگیزش علاوه بر نبوغ ذاتی، حاصل سال‌ها ممارست در آموختن ختم و چم زبانی بود که عاشقانه دوستش می‌داشت و «ناموس» خود تلقی می‌کرد. مناقشه بر سر این موضوع که شاملو فرانسه یا انگلیسی می‌دانست یا نه، و زبان‌دان بود یا نبود چندان اهمیتی ندارد. اینکه حتی ترجمهٔ کسی دیگر را «بازنویسی» کرد یا نکرد هم مسئلهٔ اصلی نیست؛ آنچه اهمیت دارد نتیجهٔ درخشان کار اوست. پنجاه سال برای زبان مردم کوچه جان کند، پایش

را با صندلی چرخدار تاخت زد تا قدرت زبان عامه را به رخ زبان ادبی کشید؛ اما سیطره شعر او به نثرش مجال دیده شدن نداد. در پاپره‌ها نخستین کسی بود که زبان محاوره را در ترجمه رمان به کار بست و در دن آرام هم زبان آوری و مهارتش در ساخت ترکیب‌های وصفی و قیده‌ها و اسم صوت‌ها و رنگ‌ها... در هیاهوی لهجه تهرونی قزاق‌ها گم شد. تسلطش بر زبان عامه، و غنایی که از این گنجینه عظیم زبانی می‌گرفت اگر نگوییم بی‌نظیر، تا دیر و دور، کم‌نظیر خواهد ماند؛ شعرها و دیگر آثارش شاهدان روشن این مدعایند؛ با این حال، او تا پایان عمر، خود را در گستره زبان فارسی یک نوآموز می‌دانست و نویسندگان و مترجمانی که زبان را شلخته به کار می‌بردند از زخم شلاقش در امان نبودند.

شاملو جان ستیزه‌گر داشت. تمام آنچه از او شخصیتی یگه برآورد در ذات سرکش اوست. شاعر معترض مخالف‌خوان در همه چیز و همه‌کس با دیده تردید می‌نگریست و شالوده فکری‌اش بر نفی و انکار استوار بود. این خوی مخالف‌خوان، در کنار سماجت و کنجکاوی بی‌مرز، او را به حیطه‌هایی کشانید که گاه اعتبارش را خدشه‌دار کرد؛ چنان‌که با روایت ذوقی‌اش از غزل‌های خواجه و آن مقدمه غریب در انکار گفتمان رایج در باب حافظ، آماج طعنه و دشنام شد. گذشته از اعتبار سخنانش درباره حافظ و آنچه بعدها در دانشگاه برکلی از فردوسی و تاریخ و تصوف و داریوش گفت، اینکه حیثیت شاعری در پایگاه او را به واسطه یک اظهار نظر لگدمال کنند آمیختگی نقد نزار ما را با کینه‌توزی‌های شخصی آشکار می‌کند. او در دل یک موقعیت تاریخی ویژه زیست که با روحیاتش سخت سازگار بود و شعرش را با رویکرد سیاسی‌اش آمیخته کرد. روشنفکری در چشم او معنایی جز نبرد بی‌امان نداشت. وقتی می‌گفت:

بودن

یا نبودن...

بحث در این نیست

وسوسه این است.^۱

با انداختن وسوسه برگزیدن راه در جان خواننده، تکلیف را یکسره می‌کرد: طریق میانه در کار نیست؛ یا در خفت خاموشی می‌مانی و نفرین می‌شوی یا پای به عرصه پیکار می‌گذاری. همین روحیه ستیهنده و عمیقاً ضد فاشیستی، او را به چریک‌ها و چپ‌های انقلابی ایران پیوند می‌داد و شیفته مشی مبارزان می‌کرد. در مقام یک سوسیالیست آزاده و آزادی‌خواه و سرخورده

۱. احمد شاملو، مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها، مرثیه‌های خاک، تهران، زمانه و نگاه، ۱۳۸۰، ص ۶۶۱.

از اوضاع پس از کودتای بیست و هشت مرداد هرگز به چپ حزبی باور نداشت. چپ در نظرش مفهوم آرمانی ضد فاشیسم بود. وقتی در کوچه‌ای بی‌انتها فدریکو گارسیا لورکا و لوئی آراگون و پل الوار و ناظم حکمت و یانیس ریتسوس و اکتاوئو پاز را به صف کشید و حتی برتولت برشت و اریک فرید را با یک شعر حاضر کرد، علاوه بر درکش از شعر، تفکرات ضد فاشیستی‌اش را نشان می‌داد.

کاتب لحظه‌های مهیب جدال بود و تأثرات اجتماعی‌اش از رخدادهای سیاسی دههٔ چهل و اوایل دههٔ پنجاه را با شعرهایی درخشان در سوگ و ستایش «زاده‌شدگان بر نیزهٔ تاریک» و «فرزندان آفتاب و باد» به یادگار گذاشت. رنگ خوش سپیده‌دمان، صفیر گلوله در مسلخ، بوی خون و باروت و گوشت سوخته در کلمات شاعرِ نافرمان موج می‌زند. کسانی که اکنون شعر شاملو را «مبارزه جوانانه و اسطوره‌پرداز و قهرمان‌ساز و قهرمان پرست و اقتدارگرا» می‌دانند باید زمینهٔ اجتماعی آفرینش آن شعرها را مقابل چشم داشته باشند. هنگامه‌ای بود که کار فرهنگی تنها در تعهدی جوشان خلاصه می‌شد و نسل تجددخواه، سرنوشت و آرزوهایش را در سطرهای کوتاه و بلند شعرهایی جست‌وجو می‌کرد که همدوش زمانه می‌دوید. خوانندگان می‌خواستند شاعرشان به جای همهٔ آن‌ها دهان شود و سرود آزادی و عصیان سر دهد؛ حتی گاه به او تاختند که: «فتیلهٔ شعر عاشقانه را پایین بکش و دوباره ترانهٔ ستیز را کوک کن!» گویی درنیافته بودند که سیاسی‌ترین شعرهای او عاشقانه‌ترین‌شان بود. حاجت به تأیید و انکار نیست؛ تاریخ شاهد است که این اقبال پرشور و انتظار جمعی در ایران قرن بیستم، روی به جانب هیچ شاعری نداشته است. به جز او کدام شاعر یا نویسندهٔ معاصر در بزنگاه‌های خونین پراشوب همواره با تعهدی متهوّرانه در صحنه حاضر می‌شد؟

به دلایل متعدد، هرکجا نامی از او به میان می‌آمد منافع کسانی به مخاطره می‌افتاد. موضع مشخص و لحن آمرانهٔ او از دایرهٔ تحمل افرادی خارج بود. و می‌توان گفت سراسر عمرش در جبهه‌های فرهنگی و ادبی و سیاسی و اجتماعی به زد و خورد مشغول بود. ورد زبانش بود که: «تعهد نباید به هیچ قیمتی لطمه بخورد.» پابندی به تعهدی که بخش عمده‌ای از هویت و سلوک شخصی‌اش را شکل می‌داد، تصویر او را نزد افراد و گروه‌ها و جریان‌های چپ و میانه به «پدر معنوی» نزدیک کرد. آنچه در این مجادله‌ها به زیانش تمام شد این بود که غالب انتقادات به کارهایش را پای دشمنی گذاشت و به‌تندی پاسخ داد. مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها و پاره‌ای یادداشت‌ها و نامه‌هایش وجوهی از سرشت ناآرام و تحلیل‌های گهگاه هیجانی او را عیان می‌کرد؛ فی‌المثل بیرون از وطن در مواجهه با اهالی رسانه و سخنرانی در کنگره‌های ادبی، نوک پیکان بحث را به سمت مسائل سیاسی روز یا تاریخ مصرف گذشته نشانه رفت و فرصت‌های

استثنائی پیش رو را از کف داد. برگزارکنندگان کنگره‌ها و جوایز ادبی ترجیح می‌دادند صندلی او در سالن خالی بماند تا مبادا ناغافل با یکی از آن بیانیه‌های آتشین، طومار امپریالیسم جهانی و استعمار و نظام سرمایه‌داری را یک‌ضرب درهم بپیچد! و در مراسم اهل فرنگ چه قدر معصومانه از برتری قاطع شعر معاصر فارسی به شعر جهان سخن می‌گفت!

نبض روشنفکری معترض ایران در خانه او می‌تپید. حتی در آستانه سال خوردگی که گردی از حسرت و یأس و ملال و مرگ، بر مدایح بی‌صله و حدیث بی‌فراری ماهان نشست، هوشیارانه واپسین پیام‌های سیاسی و اجتماعی‌اش را از این دو دفتر مخایره کرد و درباره فریفته شدن به دام‌های تازه هشدار داد.

شاملو به خلاف بسیاری از معاصرانش توانست دوره‌ای طولانی در اوج بماند. شعرهای پایانی او که حاصل تسلط عمیقش به زبان فارسی بود، نه چنان که به تکرار گفته و نوشته‌اند «دشوار» است و نه «فلسفی»، شعرش هیچگاه فلسفی نبود. او برای گریز از تکرار خویش در دو دهه پایانی زندگی در پی کشف فضاهایی تازه با زبان و بیانی دیگر برآمد؛ اما درد و بیماری مجال نداد تا شاعر سپیدمو به تعبیر خود — در یکی از واپسین جملات پیش از عزیمتش — «فیل هوا کند».

به سادگی نمی‌توان داوری کرد که شعر شاملو در آینده و منظره‌ای دورتر در آفاق گسترده شعر فارسی چه جایگاه و سرنوشتی خواهد داشت؛ هرچه هست بی‌تردید او از نوادر شعر فارسی در روزگار ما بود که شعرهایی شکوهمند به گنجینه شعر فارسی افزود. الگوی زبانی سهل‌ممتنع شاملو اگرچه بسیاری را به سودای شاعری انداخت و سال‌ها به شکل‌های گوناگون تقلید شد؛ این فرم شعر «جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود» و همچون سرمشقی یگانه در کارهای برجسته او منحصر ماند و هیچ‌کس از سپیدگویان و لشکر مقلدانش شعر موفقی در قواره‌های شعر او صادر نکرد.

دوران زوال شعر سال‌هاست که در ایران آغاز شده و انتظار ظهور شاعر بزرگ کم‌کم به رؤیا بدل می‌شود. با مرگ شاملو عصر غول‌های شعر فارسی پایان گرفت و پرچمی که او حوالی غروب دوم مرداد ۱۳۷۹ روی زمین گذاشت، همچنان بر خاک افتاده و کسی را دیگر آن وزن و زهره نیست که مردمانی بی‌شمار را حیران رفتار خود با کلمات کند؛ گویی یل گردن‌کلفت سراسر منظره را با خود برد. با پخش جایزه و توزیع مدال در محافل بریز و بپاش و بذل صله نمی‌توان شاعر قالب کرد. شاملو گفته بود: «با پاشنه‌کش نمی‌توان در دل مردم رفت».

پس از مرگش کسانی که تا دیروز خودشان را زیر لحاف مصلحت به خواب زده بودند، وسط معرکه پدیدند و در کتاب‌ها و روزنامه‌ها یا از برج و بارویشان در انگلستان یا اتاق‌های

دانشگاه در بلاد ایران و ممالک کفر، یقه شاملو را چسبیده، به زعم خود، انتقام پنجاه سال حسادت زیر خاکستر را از او گرفتند. نیم قرن پیش — زمانی که حضور جسمانی هم داشت — شعری نوشت که پیش‌گویانه موقعیت کنونی اش را در ذهن و زبان دشمنانش ترسیم می‌کرد:

آنچه جان

از من

همی ستاند

ای کاش دشته‌ای باشد

یا خود

گلوله‌ای.

□

زهر مباد ای کاشکی

زهر کینه و رشک

یا خود زهر نفرتی.^۱

محبوبیت رشک‌انگیزش به‌تنهایی نه مرهون شعرش بود، نه روزنامه‌نگاری اش، نه ترجمه‌هایش، نه کار بزرگش در کتاب کوچه و نه جایگاهش در مقام پرچمدار روشنفکری معترض ایران؛ او آمیزه‌ای از همه این‌ها و چیزی بیشتر بود. سیمای باشکوه و منحصر به فردش نیز در این محبوبیت مؤثر افتاد، همچنان‌که صدای پرطنین و سیگار سوخته‌اش جماعتی انبوه را شیفته خود کرد؛ حتی رگبار بی‌امان توهین و اتهام از طرف رقیبان و مخالفانش پَرَکاهی از ابهت او کم نکرد و از قضا به محبوبیت افسانه‌ای اش افزود.

او همواره یک جست‌وجوگر و آزمونگر باقی ماند. پاسداشت کرامت و ارزش‌های انسانی، هرگز خسته نشدن و به قله‌های فتح‌شده بسنده نکردن شاید بزرگ‌ترین آموزه و میراث او باشد. شاملو حتی در غیابش، ستون خیمه روشنفکری ایران است. حرف‌های بسیار هست؛ اما جای جراحی همه جوانب شاملو اینک و اکنون نیست. «اسرار مگو» را نباید و نمی‌توان سرِ کوچه و بازار جار کشید؛ همین قدر می‌توان گفت که در جنگل، با زیبایی‌های حیرت‌آور رخ به رخ می‌شویم؛ با پرندگانی خوش‌آواز و غزالانی شگفت و البته با صحنه‌هایی غریب و گاه اسباب شرمساری. اگر در سال‌های آتی فرصتی به چنگ آمد، می‌توان نور بیشتری به ستون خیمه تاباند.

❖

بحث درباره شعر شاملو و دیگر فعالیت‌هایش دهه‌هاست که جریان دارد. از نخستین

سال‌های ظهور او در سپهر ادبی ایران، «شک‌نیاوردگانِ کرده‌یقین» او را شاعری بی‌استعداد و شعرهایش را تقلید دست‌چندم از کارهای شاعران اروپایی دانستند و در مقابل، عده‌ای تولد شاعری بزرگ را مژده دادند. سال‌ها بعد کسانی نوشتند: «آشنایان با معارف و معیارهای شعرشناسی غربی، در شاعر بودن طرف حرف دارند. شهرت و اعتبار او نیز نتیجه تبلیغات مجلات و روزنامه‌هاست» و باید تا فرونشستن گرد و غبار ژورنالیستی صبور۱ کرد. دیگرانی که به لحاظ ایدئولوژیک در برابر او می‌ایستادند، کوشیدند با تمسک به هر وسیله ممکن، او را از اریکه به زیر بکشند؛ هرچند کسی توان رویارویی مستقیم با او را در خود سراغ نداشت. عاشقانش نیز خاموش نبودند و با قوت از مواضع و مکتوبات او دفاع می‌کردند. نقد منطقی کارنامه پر حجم او در نزاع دوستانِ سودایی و دشمنانِ قسم‌خورده اش روز به روز دشوارتر شد. حق نه به دست حاشیه‌نویسان آثارش بود که حتی اشتباهات مسلم او را توجیه می‌کردند، و نه به دست آن‌ها که شعرهای او را قطعات ادبی عمودی بی‌معنا می‌نامیدند، بر ترجمه‌هایش یکسره رقم بطلان می‌کشیدند و نقش پررنگ او در توفیق ادبیات مدرن و حاصل پنجاه سال تلاش او در زمینه‌های متنوع را نادیده می‌گرفتند.

در وجهی دیگر، گروهی از منتقدان با ملغمه‌ای از برداشت‌های نادرست از نظریه‌های ادبی جدید و سنجه‌های تحلیل شعر کلاسیک فارسی به بررسی شعر مدرن پرداختند و به آشفتگی فکری ما از درک متن دامن زدند. وقتی سپهری می‌گفت:

دو قدم مانده به گل

پای فواره جاوید اساطیر زمین می‌مانی^۱

تصویر یک درخت کهنسال را در نظر داشت؛ اما همین منتقدان با تراشیدن معانی عرفانی محیرالعقول به بیراهه می‌زدند و با این قبیل انشاپافی‌ها درباره شعرهای شاملو مطالبی نوشتند که فرسنگ‌ها از جهان فکری او فاصله داشت و یا تحمیل ذهنیات نویسنده بر شعر بود. از جانب دیگر، رعایت حرمت شاعر به یاران هم‌قلم و معاشران او اجازه نمی‌داد با کنار گذاشتن تعارفات، زبان‌گشاده از او انتقاد کنند. در مجموع از هزاران صفحه نقد و نوشته درباره شاملو، همچون بسیاری حیطه‌های دیگر، به ندرت بتوان دفتری از نقد علمی و منصفانه فراهم آورد. جبران این کاستی و تکمیل تصویری که از شاملو در کتاب بام بلند هم‌چراغی^۲ ترسیم شد انگیزه اصلی فراهم آوردن این کتاب بود.

۱. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۶۳، ص ۳۵۹.

۲. سعید پورعظیمی، بام بلند هم‌چراغی (با آیداد درباره احمد شاملو)، تهران، هرمس، ۱۳۹۶.

کار با فراهم آوردن فهرستی بلندبالا از منتقدان و محققان و مترجمان و شاعران و هنرمندانی که می‌توانستند دربارهٔ شاملو قلم بزنند آغاز شد. اقامت اغلب نویسندگان در اروپا و آمریکا جستن و یافتنشان را دشوار می‌کرد که شرح مفصل آن از بحث بیرون است. خوانندگان هوشیار خود می‌دانند برای پیش بردن کاری با این وسعت و قید «تازه» و «اختصاصی» بودن مقاله چه رنجی باید کشید.

رسم است که در چنین مجموعه‌هایی (زیر عنوان یادنامه) از نویسندگان صاحب‌نظر، مطالبی همدلانه و پُرسوز و گداز در تمجید شخصیت و آثار متوفی مطالبه کنند و بر ضعف‌ها و اشتباهاتش سرپوش بگذارند؛ من چنین خواستی نداشتم و از همهٔ نویسندگان خواهش کردم در زمینهٔ تخصصی خود با نگاهی انتقادی، به نقد و تحلیل کار شاملو پردازند. از دوستانش خواستم در خاطره‌نگاری‌هایشان، از ذکر بعضی خفایات او که تا امروز بنا به مصلحت‌هایی در پرده مانده تن نزنند و از یاران سال‌های دورترش خواستم روزهای فقر و گرفتاری و تلخکامی او را بی‌محابا روایت کنند؛ بنابراین، کتاب حاضر اگر بدعتی در این نوع شمرده شود باکی نیست و به مقصود رسیده است. بی‌گمان گروهی از دوستان از «از پاپ کاتولیک‌تر» شاملو مرا به خاطر این رویکرد و چاپ مطالبی که می‌تواند گُرک به دست مخالفان او بدهد شماتت خواهند کرد؛ آن‌هم مسئله‌ای نیست؛ چرا که تاریخ و آیندگان فکر و شخصیت و آثار او را بی‌رحمانه‌تر نقد خواهند کرد.

سرانجام از هفتاد و هفت مقاله و یادداشتی که گرد آمد، دوازده مقاله را که به گمانم حامل نکتهٔ تازه‌ای نبود و یا کلی‌گویانه حرف‌های هزار بار گفته شده را تکرار می‌کرد کنار گذاشتم و همین‌جا از نویسندگانشان ضمن قدردانی از پذیرفتن دعوت، پوزش می‌خواهم. شصت و پنج مقاله و یادداشت دیگر در هفت فصل جای گرفت و برای نخستین بار است که منتشر می‌شود. فصل نخست شامل مقالاتی دربارهٔ شعر شاملوست؛ فصل دوم نگاهی به شخصیت یا کارنامهٔ فرهنگی اوست؛ فصل سوم خاطرات دوستانه است؛ در فصل چهارم محققان فرهنگ عامه به نقد و بررسی کتاب کوچه پرداخته‌اند؛ در فصل پنجم، ترجمه‌های او بررسی شده است، در فصل ششم که شامل یک مقاله است داستان‌های او بررسی شده و فصل پایانی به سخنرانی بحث‌برانگیزش در دانشگاه برکلی اختصاص دارد.

مقالات بارها برای بازبینی و ویرایش با نویسندگانشان رد و بدل شده است. اصرار بعضی نویسندگان به حفظ رسم‌الخطشان، یکدستی کتاب را برهم می‌زد و سبب می‌شد دست‌کم با شش گونهٔ نوشتاری روبه‌رو شویم! برای پرهیز از این پریشانی چاره‌ای جز برگزیدن رسم‌الخطی واحد نداشتیم. مشکل ارجاع به چاپ‌های مختلف مجموعه شعرهای شاملو یا

دیگر آثارش که به نوعی پراکندگی انجامیده بود نیز با ارجاع به چاپی واحد رفع شد. مرگ خسرو شاکری، ابوالحسن نجفی و واحد اسکندری چراغ بخت ما را خاموش کرد. شاکری در آخرین نامه‌اش نوشت: «تا هفته آینده مطلبی می‌نویسم درباره خلق و خو و نحوه کار او در کتاب جمعه که به نظرم مردم، به‌ویژه مخالفان، باید بدانند.» و نجفی قرار بود مقاله‌ای درباره شعر «پل الله‌وردی‌خان» بنویسد. همان روزها یکی از مشهورترین چهره‌های روشنفکری ایران در عبارتی حقارت‌بار گفت: «اگر نام نجفی در فهرست نویسندگان باشد، چیزی نخواهم نوشت!»

در روزهای تدوین و مراحل آماده‌سازی کتاب، عزیزانی دیگر از میان ما رخت کشیدند: سیمین بهبهانی، محمدعلی سپانلو، پوری سلطانی و ضیاءالدین جاوید. عصر یکی از روزهای فروردین ۱۳۹۱ که جاوید طرح تازه‌اش از چهره شاملو را برای روی جلد این کتاب پیشنهاد کرد و مشتاقانه چشم‌انتظار انتشار آن بود فکر نمی‌کردم کتاب در غیاب او منتشر شود.



همچون کتاب بام بلند هم چراغی طراحی جلد، طراحی گرافیک، صفحه‌آرایی و پرداخت و چینش تصاویر این کتاب نیز حاصل هنر آقای محمدحسین عناصری است و به جز تعدادی انگشت‌شمار، تمام تصاویر و اسناد برای نخستین بار است که منتشر می‌شود. و سرانجام از همه عزیزانی که یاری‌ام کردند صمیمانه سپاسگزارم.

کلماتی برگرده باد^۱

آدونیس (علی احمد سعید)

با شعر احمد شاملو، به عنوان یکی از شاعران بزرگ نوگرای شعر فارسی در قرن بیستم، از رهگذر ترجمه‌هایی که به صورت پراکنده دیده‌ام تا حدودی آشنا هستم؛ بنابراین، اظهار نظر درباره شاعری که همه آنچه را گفته و سروده نخوانده‌ام برای من دشوار و حتی ناممکن است و قضاوتی این چنینی همواره در معرض خطا.

سال ۱۹۷۶ کنفرانسی با عنوان «ادبیات خاورمیانه» در دانشگاه پرینستون با حضور شاعران و نویسندگانی از کشورهای مختلف برگزار شد. شاملو از ایران در این کنفرانس حاضر بود. او در نوبت شعرخوانی‌اش، دکلمه‌ای فوق‌العاده از یکی از شعرهایش^۲ اجرا کرد که از پس این همه سال، هنوز نغمه آن در ذهن و ضمیر من جاری است، شعری که موسیقی حروف و کلماتش خواننده را از درک معنایی نیاز می‌کرد. پس از آن بود که مجالی دست داد تا به واسطه مترجم با یکدیگر هم سخن شویم و از آرای هم درباره شعر و مسائل فرهنگی مطلع شویم. دوستم، عبدالوهاب البیاتی (شاعر غربت کلمات) آن روز هنوز ساکن این جهان بود و درباره وظیفه روشن‌فکران سخن گفت.

شعر مقوله‌ای تعریف‌گریز است؛ اگر به هرگونه تعریف تن دهد، بدون تردید، پاره‌ای از هویت آن سلب شده است. شاملو در آن دیدار، شعر را شمشیری از نیام برکشیده خواند که

۱. دوست نازنین و گران قدرم خسرو شاکری به خواهمش من گفت و گویی با آدونیس درباره شاملو انجام داد و پس از ترجمه برای چاپ در این کتاب مرحمت کرد. شکر پراشکم نثارش باد! [س. پورعظیمی].

۲. منظوم آدونیس شعر «پریا» است.

هویتش را از «تعهد» کسب می‌کند، «تعهد» به انسانیت و «آزادی»؛ اما من بر آن بوده و هستم که شعر در ذات خود، عین «آزادی» است. زبان شاعرانه پیوسته به کشفی تازه از جهان می‌رسد و افق برافق می‌گشاید و انسان نیز چیزی جز درک نو به نواز جهان نیست. شعر نوعی اندیشیدن درباره جهان است و من شعری نمی‌شناسم که عاری از اندیشه باشد. ویژگی اندیشه شاعرانه هم این است که از پاره‌های نامتجانس جهان و از عناصر به ظاهر بیگانه هستی، تصویری یکپارچه به دست می‌دهد که از شهودی رؤیوار سر بر زده است؛ بنابراین، شعر بزرگ رؤیای بزرگ است و رؤیای بزرگ شعر بزرگ. در این رؤیاست که همه چیز پیوسته زاده می‌شود و مدام نام‌هایی تازه می‌گیرد، نام‌هایی که شاعر بر زبان مردمان جاری می‌کند. زبان خلاق و مجازهای شاعرانه، با برقراری نسبت‌های تازه و شگفت میان اشیاء و جهان، دامنه «آزادی» را تا بی‌نهایت می‌گسترانند؛ بنابراین، وابسته کردن هویت شعر به مفاهیم «آزادی» و «تعهد» را گونه‌ای حشو در تعریف می‌بینم؛ و اگر منظور از «تعهد» در شعر، «تعهد سیاسی» باشد، با ذات شعر در تعارض است و من یکسره با آن مخالف خواهم بود. من هیچگاه به «تعهد هنری» قائل نبوده‌ام. شعر در لحظه‌ای که شاعر را احاطه می‌کند به بندکشیدنی نیست. شعر تفسیر جهان یا به باور شاملو در صورت آرمانی‌اش «تغییر دادن جهان» نیست؛ بلکه آفرینش جهان با زبانی تازه است.

شعر هر شاعر همواره و لزوماً آن چیزی نیست که گوینده‌اش به صورت تئوریک بیان می‌کند. «تعهد» شاملو به گونه‌ای در زبان و تصویرهای شعرش جاری است که تا سطح پیام‌های آشکار ایدئولوژیک و سیاسی تنزل نمی‌یابد و «تعهد»ی که از آن سخن می‌گفت ریسمان برگردن شعر چابکش نمی‌افکند؛ بلکه سبب‌ساز تأمل در ساحات متنوع اجتماع پرآشوبی که در آن می‌زیست می‌گردد و به کشف دردهای مشترک مردمان یک سرزمین و انسان‌هایی که در آب و خاکی دیگر، آن‌گونه زیستن را تجربه کرده‌اند می‌انجامد؛ رسیدن به چنین دستاوردی که شعری از یک سرزمین، در بیان دردها و آرزوها و نوع مواجهه با جهان، بتواند مقبول انسان‌هایی در فرهنگی دیگر شود و همچنین تصویری از موقعیت آن‌ها نیز ارائه کند، نصیب هر شاعری نخواهد شد؛ از این دیدگاه، شاملو را شاعری بزرگ و شعرش را درخشان می‌بینم.